فهرست

[پیشگفتار 2](#_Toc188029456)

[استصحاب عدم ازلی 2](#_Toc188029457)

[صور ادله جواز و عدم جواز نظر 4](#_Toc188029458)

[صورت اول 5](#_Toc188029459)

[صورت دوم 6](#_Toc188029460)

[صورت سوم 6](#_Toc188029461)

[صورت چهارم 6](#_Toc188029462)

[صورت پنجم 7](#_Toc188029463)

[خلاصه مطلب 8](#_Toc188029464)

[بیان یک نکته 9](#_Toc188029465)

**موضوع: مبحث نگاه / استثنائات از عدم جواز نظر به اجنبی**

# پیشگفتار

بحث جدیدی که در مسئله پنجاهم مطرح بود، صور شک بود که قریب بیست صورت پایه و اساسی برای موارد شک ذکر شد و گفته شد در قریب این بیست مورد، هر کدام تقسیماتی در آن جاری است و ملاحظه کردید.

گفته شد در صورت اولی این‌طور هست که تردید دارد که این شخصی که با او مواجه هست زن است یا مرد؟ و برای یک مردی که نگاه می‌کند این تأثیر دارد اگر مرد باشد نگاه به او جایز است به غیر از عورت، اگر زن باشد نگاه به او به غیر از وجه و کفین، جایز نیست.

در اینجا نظر مرحوم سید همان‌طور که در عروه ملاحظه کردید حرمت نظر بود و برای این مسئله چهار دلیل اصلی ذکر شد که ملاحظه کردید.

و دلیل چهارم استصحاب عدم ازلی بود و مرحوم سید قائل به حرمت نظر بود و این چهار دلیل در کلام ایشان مورد اشاره قرار گرفته بود که بعضی از آنها مورد تأیید ایشان بود و بعضی نبود.

اگر کسی همه این دلایل را پاسخ دهد طبعاً قائل به نظر دوم می‌شود که جواز نظر هست که جمع زیادی قائل به جواز نظر هستند.

# استصحاب عدم ازلی

بحث رسید به ادله حرمت نظر به استصحاب عدم ازلی مماثلت. این‌جور تقریر شد که الان که تردید دارد که این زن است یا مرد است، فرض این است که موضوع مماثلت است، موضوع جواز مماثلت است اگر مماثل باشد هم‌جنس او باشد نگاه جایز است این موضوع است و این موضوع را با استصحاب عدم ازلی می‌شود احراز کرد.

این زمانی که هنوز خلقت نشده بود، وجود نیافته بود، مماثل نبود، زن نبود یا مرد نبود، بیشتر در مثال‌هایی است که مرد مماثل نباشد، برای این مرد این‌جور استصحابی جاری می‌شود؛ قبل از وجود این زن نبود الان هم عدم کونها مرأةً استصحاب می‌شود.

این دلیل چهارم بود که ذکر شد.

مرحوم آقای خویی همین استصحاب را اینجا جاری کردند، در باب استصحاب عدم ازلی و بررسی این دلیل یک مبحث کبروی هست که قرار نیست به آن بپردازیم و در مباحث استصحاب ملاحظه کردید.

این ضعف مسئله است که قاعده مقتضی و مانع و یقین به طور مستقل بحث نشده است یا باید در تنبیهات مستقل بحث می‌شد یا اینکه به طور مستقل‌تر و کاملاً مجزا مورد بحث قرار می‌گرفت.

به هر حال آنکه ما قبلاً گفتیم قاعده مقتضی و مانع و یقین در استصحاب آمده و مورد بررسی قرار گرفته است ولی به شکل محدود در ادله استصحاب.

استصحاب عدم ازلی جزء تنبیهات است و در جاهای مختلف فقه هم بحث شده است و مثال واضح آن همان مرأه قرشیه است، احکامی وجود دارد که مرأه قرشیه و غیر قرشیه در آن متفاوت هستند و استصحاب عدم قرشیت در آنجا مطرح شده است.

اصولاً استصحاب عدم ازلی واضح است، در اوصافی مطرح می‌شود که ذاتی است، ملازم است و مفارق نیست. در مقابل استصحاب عدم نعتی، عدم نعتی در اوصاف مفارق جاری می‌شود؛ مثل‌اینکه این شخص یک زمانی عادل بوده است و الان تردید می‌کنیم که چگونه است؟ استصحاب عدالت، یا استصحاب عدم عدالت، این‌ها در اوصاف مفارق است و استصحاب عدم علم یا عدم عدالت و امثال این اوصافی که متأخراً عارض بر وجود شخص می‌شود، بعد از اینکه متولد شد، رشد پیدا می‌کند، به بلوغ و تمییز رسید، به سنین بالاتر رسید، تلاشی کرد، این اوصاف پیدا می‌شود.

این اوصاف مفارق همه مسبوق به یک حال عدم است، استصحاب آن حال عدم اوصاف مفارق، می‌گویند استصحاب عدم نعتی است، این موصوف، این نعت را یک زمانی نداشت و الان آن را ادامه می‌دهیم. این استصحاب عدم نعتی است.

استصحاب عدم نعتی؛ اگر کسی مسائل کلی استصحاب را حل بکند مواجه با مشکلی نیست، همین شخص یک زمانی عدم نداشت، مجتهد نبود، الان تردید هست که مجتهد هست یا نیست؟! این وصف سابق برای این امر موجود را استصحاب می‌کنیم، عدم آن زمان، به نحو عدم ملکه هم طبعاً آسان‌تر است.

در عدم نعتی هم جزئیات آن محل بحث است که به نحو عدم نقیض باشد، عدم ملکه باشد یا احیاناً فروع و جزئیاتی که دارد.

این عدم نعتی که در اوصاف مفارق است اصل آن محل قبول است علی‌الاصول، گرچه در جزئیات و تفاصیل آن بحث است.

اما نوع اوصاف اوصاف ملازم است، این شخص وقتی که دنیا می‌آید و عنوان اصلی و وجودی بر او صادق است، این ماهیت و وجود شکل گرفت، این یا زن بود یا مرد، وصف مفارق نیست، وصف ملازم است، یا این قرشی است یا قرشی نیست و هکذا اوصاف ملازم.

این‌جا استصحاب عدم ازلی مطرح می‌شود، به این معنا که قبل از اینکه او باشد، این شخص باشد، انسان باشد، این ویژگی را نداشت، عدم ازلی است، عدم در ظرفی است که این موجود نبود، این موجود نبود صادق بود آیا می‌شود آن را استصحاب کرد و در حال وجود این استصحاب هم جاری بشود و اثر داشته باشد یا خیر؟ این بحث استصحاب عدم ازلی است.

جزئیات زیاد و بحث‌های مفصل و پیچیده‌ای دارد و الان ما نمی‌خواهیم وارد آن مباحث کبروی و بنیادی بشویم و اختلاف آراء در اینجا اختلاف خیلی جدی است و دو قول اساسی همان نفی و اثبات است.

البته تفاصیلی هم اینجا متصور است، مثلاً فرض بگیرید در همین‌جا که انسان است وقتی که نطفه شکل می‌گیرد و آن حال نطفه و جنین چه حسابی برای آنها می‌شود؟! عدم انسانیت یا عدم مرأه بر او صادق هست یا نیست؟ آیا در یک جاهایی ممکن است تصور کرد این عدم ازلی به شکلی عدم نعتی برگردد یا خیر؟ این مباحث که پیچیده و مهم است در جای خود هست. ولی علی‌الاصول در مثال‌هایی مثل قرشیه و امثال این‌ها دو نظر هست؛ نفی استصحاب عدم ازلی و پذیرش آن. کسانی مثل آقای خویی قبول داشتند و مثل آقای زنجانی اینجا تصریح دارند که ما قبول نداریم.

این بحث کبروی استصحاب عدم ازلی است.

طبعاً در اینجا هم از نظر صغروی مصداق دارد؛ آقای خویی می‌فرماید استصحاب عدم ازلی مرأه بودن و عدم مماثلت اینجا جاری است. کسی که با او مواجه است به دلیل نوع قیافه و آرایش سر و صورت، برای او مشخص نیست که این دختر است یا پسر است؟ یا زن است یا مرد است؟ ایشان می‌فرماید استصحاب عدم مرأه بودن می‌کنیم و این استصحاب عدم ازلی راه را برای جواز نظر باز می‌کند. مماثل که باشد مرد را می‌گوییم؛ مرد نمی‌تواند به زن نگاه کند، نمی‌داند این زن است یا مرد، استصحاب عدم زن بودن و می‌گوید این جایز است. یعنی مماثل نیست.

تمسک به این دلیل استصحاب و عدم ازلی برای جواز شده است.

کسی که استصحاب عدم ازلی را قبول نداشته باشد، این را کنار می‌گذارد و در مقابل کسانی قبول دارند.

در بررسی مسئله یک بحث کبروی است که آیا استصحاب عدم ازلی درست است یا خیر؟

از حدود بیست سال قبل، ما این را ملاحظه و مباحثه کردیم از این دفاع کردیم و گفتیم استصحاب عدم ازلی درست است و قابل اجرا است شبیه آن که آقای خویی و بزرگانی از این دست می‌فرمایند، این را الان بحث نمی‌کنیم. پس کبرویاً مفروض می‌گیریم که عدم ازلی را قبول داریم.

اما به لحاظ صغروی اینجا نکات دقیقی وجود دارد که اساس بحث صغروی در اجرای استصحاب چه عدم نعتی و چه عدم ازلی یک نکته اساسی و جدی است و آن نکته این است که استصحاب روی موضوعی می‌آید که در دلیل وارد شده است سوار می‌شود و لذا چینش و بافت و ساخت دلیل خیلی مهم است، این از آن دقائقی است که در استنباط و بررسی مسائل همیشه باید مدنظر قرار داد، این نکته کلیدی و بنیادی است در اجرای استصحاب به طور کلی از جمله در بحث عدم ازلی و اگر نه در عدم نعتی و استصحابات وجودی همه جا این مسئله مهم است که موضوعی که می‌خواهد در آن استصحاب جاری شود این باید مستفاد از دلیل شرعی باشد. این بسیار بسیار مهم است.

الان در مورد خودمان ملاحظه بکنید؛ سه چهار جور دلیل جواز و عدم جواز نظر به دیگران متصور است که در ادله قبلی هم ملاحظه کردید.

# صور ادله جواز و عدم جواز نظر

چند نوع تصویر را می‌گوییم از ادله جواز و عدم جواز نظر.

## صورت اول

این بود که نگاه به دیگری یا چیز دیگر یا اشخاص دیگر جایز نیست الا مماثل.

در این تصویر موضوعی که به طور خاص بر آن تأکید شده است، مماثلت است، عام وجود دارد که می‌گوید جایز نیست نگاه به دیگران الا آن که مماثل است مثل‌اینکه می‌گوید جایز نیست اکرام کسی الا آن که عالم است، اینجا موضوع و محور عالم شد و در طرف عام دیگر عنوان خاصی وجود ندارد. عنوانی که عام است این است که دیگری، غیر، این معلوم است که غیر همه جا محرز است، یعنی جای استصحاب ندارد. در این تصویر اول عامی آمده است عدم جواز نظر به اشخاص یا اشیاء دیگر، الا کسی که مماثل است، می‌تواند به مثل خود نگاه کند.

پس مماثل موضوع خاص متشخصی شد که محور جواز نظر است و اما آن مستثنی منه، آن قاعده عامه عنوان خاصی ندارد، شئ است یا شخص است که همیشه محرز است. در شئ و شخص بودن چون محرز است، استصحاب جاری نمی‌شود عنوان ویژه‌ای در آن نیست، عنوان مخالف آنجا نیست فقط یک عنوان شخص یا شئ در عام است که می‌گوید به آن نگاه نکن.

اما آن عنوانی که در استثناء آمده است مماثل است، می‌گوید مماثل را می‌شود نگاه کرد. در اینجا و تصویر اول محط استصحاب مخالف نیست، مخالف اینجا عنوانی ندارد، عنوانی که جنس مخالف باشد هیچ موضوعیتی برای عدم جواز ندارد، اصلاً در عدم جواز مخالفت دخالتی ندارد. آن که موضوع عدم جواز است شئ یا شخص باشد، لون و صبغه‌ای در آن عدم جواز نیست.

اما جواز در استثناء آمده است، موضوع مماثل شده است، مماثل جای استصحاب دارد. حالا استصحاب وجودی، عدمی، نعتی یا هر چیز دیگر. این‌ها روی عنوان مماثل می‌آید.

اما عنوان مخالف اینجا چیزی ندارد؛ مثل‌اینکه بگوید اکرم العلما، الا الفاسق منهم، اینجا عادل در دلیل موضوعیتی ندارد، می‌گوید اکرم العلما الا الفساق منهم اینجا فسق و عدالت که می‌خواهد استصحاب کند، ملاک فسق است، آیا فسق حالت سابقه وجودی دارد یا ندارد؟ ازلی است یا نعتی است یا هر چیز دیگری که هست اما عدالت از دایره استصحاب بیرون رفت، برای اینکه در این عامی که اینجا آمد، عنوان عدالتی در کار نبود، اینجا خیلی باید دقت کنید.

اگر گفت اکرم العلما الا الفساق منهم برای اینکه کسی مشمول این بشود باید بگوییم این قبلاً عادل بوده است الان هم عادل است، این استصحاب در عدالت جاری نمی‌شود. استصحاب در فسق است که عنوان خاصی است که در استثناء آمده است.

پس این صورت اولی است، اگر یک عامی بود که می‌گوید نگاه به دیگران نکن، آیه را کسی این‌جور تفسیر می‌کرد؛ یغضوا من ابصارهم از هر چیزی و از هر کسی الا مماثل، اینجا استصحاب فقط در عنوان مماثل جاری می‌شود عنوان مخالف اینجا استصحابی ندارد. این صورت اول است.

## صورت دوم

همین‌جا مسئله را به عکس کنید؛ از نظر عموم و تخصیص این‌جور تصویر کنید در دلیل اولیل این‌جور بود که لا یجوز النظر الا الی المماثل، حال برعکس کنید؛ یجوز النظر به دیگران و اشخاص الا مخالف، الا آنجا که مرد می‌خواهد نگاه کند و طرف او زن است، یا اینکه زن می‌خواهد نگاه کند و طرف او مرد است. الا المخالف که لایجوز النظر.

این به عکس شد، اینجا مماثل عنوانی نیست که در دلیل باشد، استصحاب روی مخالف می‌آید.

خلاصه مطلب این دو صورت است؛ در این دو صورت می‌دانید که چقدر فرق کرد، در صورت اولی شما می‌گوییم عدم مماثلت را استصحاب می‌کنیم همان‌طور که آقای خویی اینجا فرمودند اگر هم کسی به او بگوید استصحاب معارض دارد، عدم مخالفت هم سابقه عدم ازلی دارد، یک زمانی این زن نبود و الان هم زن نیست، یک زمانی مرد نبود و الان هم مرد نیست، این معارض آن نیست. از نظر عقلی این دو معارض هستند. کسی که سابقه عدم ازلی دارد در عدم ازلی او نه زن بود و نه مرد، ولی اینجا دو تا استصحاب‌ها جاری نمی‌شود معارض بشود، چرا؟ چون موضوع دلیل مماثلت بود، مخالفت نبود.

در صورت دوم باز این دو استصحاب عدم ازلی تعارض نمی‌کنند، منتهی موضوع استصحاب عدم ازلی در فرض دوم مخالفت و استصحاب عدم مخالفت شد، این دو صورت که موضوع تعیین‌کننده استصحاب است.

## صورت سوم

اینجا فرض بگیرید که عمومی نیست یک دلیلی هست که روی موضوعی آمده است، صورت سوم این است که دلیل بگوید یحرم النظر الی المماثل، عامی وجود ندارد، فقط یک دلیل هست، در غیر مماثل با اصل برائت می‌گوییم اشکال ندارد، ولی عنوانی از دلیل نداریم.

این هم صورت سوم است، دلیل عامی نیست که مماثل از آن استثناء شده باشد، مستقیم همین صورت خاص مماثل را می‌گوید لا یجوز النظر الیها، اینجا فقط استصحاب عدم مماثلت جاری می‌شود همان استصحاب عدم ازلی، عدم مماثلت.

## صورت چهارم

به عکس صورت سوم است، این است که دلیل مستقیم بگوید که یجوز النظر الی المخالف، صورت سوم می‌گفت که یحرم النظر الی المماثل،

صورت چهارم این است که یحرم النظر الی المخالف، اینجا باز می‌گوییم مخالف در آن جاری می‌شود و نتایج این دو استصحاب هم فرق می‌کند، یکی جواز می‌شود و دیگری حرمت می‌شود.

ملاحظه کردید در صورت اول یک عامی هست که هیچ لونی در آن نیست الا این فرد و شخصی که مماثل استثناء شده است و جواز نظر است.

در صورت دوم مخالف استثناء شده است که می‌گوید نظر حرام است.

صورت سه و چهار این است که دلیل عام و خاص نیست، دلیل از اول می‌گوید یجوز النظر الی المماثل یا یحرم النظر الی المخالف.

تا اینجا در این چهار صورت، آن محوری که استصحاب جاری می‌شود هر استصحابی از جمله در بحث ما استصحاب عدم ازلی، متمرکز بر یک عنوانی است که در دلیل آمده است. تا کسی بگوید شما می‌گویید عدم کونها مرأه، عدم ازلی مماثلت، یک عدم ازلی مخالفت هم وجود دارد؟ می‌گوییم این با آن معارض نمی‌شود برای اینکه نحن اتباع الدلیل، ما تابع لسان دلیل هستیم، در عالم اثبات که حاکی از عالم ثبوت است، محوری که مدنظر مولا است این است که یجوز النظر الی المماثل، مماثل را در دلیل اخذ کرده است، مثل آن که در عدالت و فسق هم همین‌طور است؛ یک وقت می‌گوید اکرم العلما، الا الفساق منهم. یک وقت می‌گوید لا تکرم الفساق، الا العالم منهم. در این چهار صورت دیدید عنوان‌های خاصی آمده است.

## صورت پنجم

این که عرض می‌کنم قواعد کلی است که در هر جای فقه می‌توان اجرا کرد.

صورت پنجم این است که دو عنوان در دلیل بیاید، دو دلیل باشد یک دلیل بگوید یجوز النظر الی المماثل، یعنی نظر مرد به مرد، زن به زن، یک دلیل هم بگوید لا یجوز النظر الی غیر المماثل یا الی المخالف، می‌گوید نظر مرد به زن و زن به مرد جایز نیست که البته گاهی عین هم است و گاهی تفاوت دارد و اینجا تفاوت دارد.

نگاه به مرد به زن محدودتر است و نگاه زن به مرد مقداری اوسع است.

این صورت پنجم است، اینجا جای چیست؟ چون دو تا عنوان در دلیل آمد، هر دو مصداق استصحاب است، لذا اگر در مثل بحث ما دو دلیل باشد؛ یکی بگوید یجوز النظر الی المماثل، دلیل دیگری بگوید لا یجوز النظر یا یحرم النظر الی المخالف، استصحاب عدم ازلی اینجا کبرویاً هم اگر قبول داشته باشیم، اینجا تعارض می‌کند. برای اینکه می‌گوید این شخصی که نمی‌دانم مرد است یا زن است یا دختر است یا پسر است، این وقتی که نبود، زن نبود، دختر نبود، وقتی که نبود در مقابل آن، پسر هم نبود. مرد هم نبود لذا استصحاب می‌شود این دو استصحاب تعارض می‌کنند و تساقط می‌کنند.

این پنج حالتی است که حداقل اینجا متصور است.

استصحابی که می‌خواهیم با آن تنقیح موضوع بکنیم این تابع این است که موضوع در دلیل چه تعیین شده باشد، اگر در دلیل موضوع عدالت نیامده است؛ در عدالت نمی‌توان استصحاب وجودی، عدمی و استصحاب عدم ازلی یا نعتی بکنید و فسق آمده است می‌شود، یا بر عکس، اگر عدالت در دلیل آمده است همان محط جریان استصحاب موضوعی است. گاهی هم هر دو آمده است، آن وقت در مواردی که هر دو آمده است در صوری تعارض پیدا می‌کند از قبیل اینکه اینجا گفتیم.

این نقشه کلی مسئله در فقه است نمی‌شود ساده‌انگاری کرد، بگوییم در ذهن ما این است که عدالت هست، فسق هست، زن بودن، مرد بودن، مخالفت و موافق هست، اینجا استصحاب می‌کنیم، اینجا آقای خویی می‌فرماید استصحاب عدم کونها مرأه می‌کنیم آن وقت این مرد می‌تواند نگاه بکند، فوری در ذهن کسی می‌آید که عدم رجولیت هم اینجا سابق است، عدم ازلی دارد، چرا آن را جاری نمی‌کنیم بگوییم معارض است، می‌گوییم نحن اتباع لسان الدلیل، لسان دلیل این است که البته لسان دلیل هم بر اساس همان قواعد حاکی از آن موضوع عالم ثبوتی است، تطابق عالم اثبات و ثبوت است، هر چه در دلیل آمد اصل این است که در عالم ثبوت هم همان محور قرار گرفته است. این پنج صورت است و نکته اساسی در استصحاب این است. بعضی جاهای دیگر هم این اثر دارد. در استصحاب به طور خاص این نکته خیلی مهم است.

در عدالت و فقه متصور است واقعاً در عالم مصالح عنایت دارد به اکرم العالم العادل و به لا تکرم الفاسق، یعنی دو عنوان موضوعیت دارد.

گاهی عدالت موضوعیت ندارد، می‌گوید آدم‌ها را اکرام کن فقط فاسق را کنار بگذار، این خیلی فرق دارد در متن واقع، مصلحت گاهی سوار بر عدالت است برای وجوب اکرام، گاهی سوار بر یک انسان است، حتی ذی‌شعور است، این دیگر ارزشی ندارد، لذا چون در عالم ثبوت ارزش ندارد، در لفظ هم منعکس نمی‌شود و استصحاب و امثال آن هم روی آن جاری نمی‌شود. چون در محط بحث نیست و ارزشی ندارد.

ولی گاهی می‌گوییم عدل و فسق هر دو موضوعیت دارد این صورت پنجم بود اما در آن چهار صورت گاهی عام است و تخصیص است و گاهی عام و تخصیص نیست همین‌جوری یک دلیل می‌آید در آن صور دیگر یکی از این‌ها محوریت پیدا کرده است، یا عدالت یا فسق. در بحث ما هم مماثلت و مخالفت در چهار صورت، هر دو محط کلام و موضوعیت در لسان شارع نداشت.

## خلاصه مطلب

شارع در فرض اول می‌گفت نمی‌شود نگاه کرد، الا الی المماثل، آن نمی‌شود نگاه کرد؛ موضوع آن هر چیزی یا هر کسی باشد، عنوان آن خیلی مهم نیست، تمرکز روی مماثل است که می‌شود نگاه کرد.

در صورت دوم به عکس می‌شد، کلی آن این بود که می‌شود نگاه کرد، هر چیزی و هر کسی را، به مخالف نمی‌شود نگاه کرد، به جنس مقابل نمی‌شود نگاه کرد این دو صورت حالت عام بود.

صورت سوم و چهارم این بود که عامی ندارد، همین‌جور می‌گوید یجوز النظر الی المماثل، چهارم هم این بود یحرم النظر الی المخالف.

تمرکز روی یکی از این دوگانه موافق و مخالف بود.

صورت پنجم این است که هر دو محط نظر و مورد عنایت است و هم‌وزن هستند هر کدام در لسان شرع و عالم ثبوت موضوعیت دارد مصالح و مفاسد که منعکس است.

این پنج صورت است که چهار صورت تمرکز بر یک عنوان است و همان عنوان باید محور استصحاب و امثال آن باشد.

صورت پنجم این است که دو عنوان پیدا شده است، در بحث ما آقای خویی که می‌فرماید استصحاب عدم ازلی مرأه بودن می‌کند این مردی که شاک در این است که این دختر است یا پسر است و معارض در اینجا نمی‌بیند، علت این است که عموم را قبول ندارند می‌گویند نگاه به مخالف، حرام است، مثل حالت چهارم است، می‌گوید یک دلیل وجود دارد، نگاه به مخالف جایز نیست، مرأه و مخالف بودن موضوع است.

این کبروی را خیلی دقت بکنید. تمرکز من روی این بود که این پنج صورت را خوب تشخیص بدهید.

ما در اجرای استصحاب تابع موضوعی هستیم که از دلیل می‌گیریم و موضوعاتی که حالت دوگانه دارند، مثل عدل و فسق، اینجا موافق و مخالف بودن در نظر، این‌ها تابع این پنج صورت است باید دید عامی هست فقط یک عنوان خاصی، موافق یا مخالف، مماثل یا مخالف استثناء شده است. صورت اول و دوم، عنوان‌ها خیلی فرق می‌کند.

یا اینکه عامی نیست، دلیلی آمده است این طرف دوگانه را موضوع قرار داده است یا آن طرف دوگانه را موضوع قرار داده است، این چهار صورت، استصحاب در دو لنگه این‌ها جاری نمی‌کنیم، یکی از آنها که محط و محل تمرکز موضوعیت قرار گرفته است جاری می‌شود.

اما در صورت پنجم در یک یا دو دلیل دو طرف موضوع در لسان دلیل وارد شده است، در هر دو استصحاب جاری می‌شود آن وقت احیاناً ممکن است به معارض هم برسد.

# بیان یک نکته

این یک قاعده کلی بود، این پنج صورت، همه جا در دوگانه‌ها، یادتان باشد در فقه خیلی مصداق دارد. در همان قرشیت و عدم قرشیت، همین‌طور است؛ همین چهار صورت آنجا متصور است، در همان مرأه قرشیه و خیلی جاهای دیگر.

در ادامه این بحث کلی که به این شفافی در اصول گفته نشده است، گرچه از کلمات معلوم است ولی منقح شدن آن خیلی کمک می‌کند بخشی از بحث را منقح کردم، بحث تضاد، عدم ملکه عجالتاً می‌گویم فرقی نمی‌کند ولی جای مداقه دارد.